

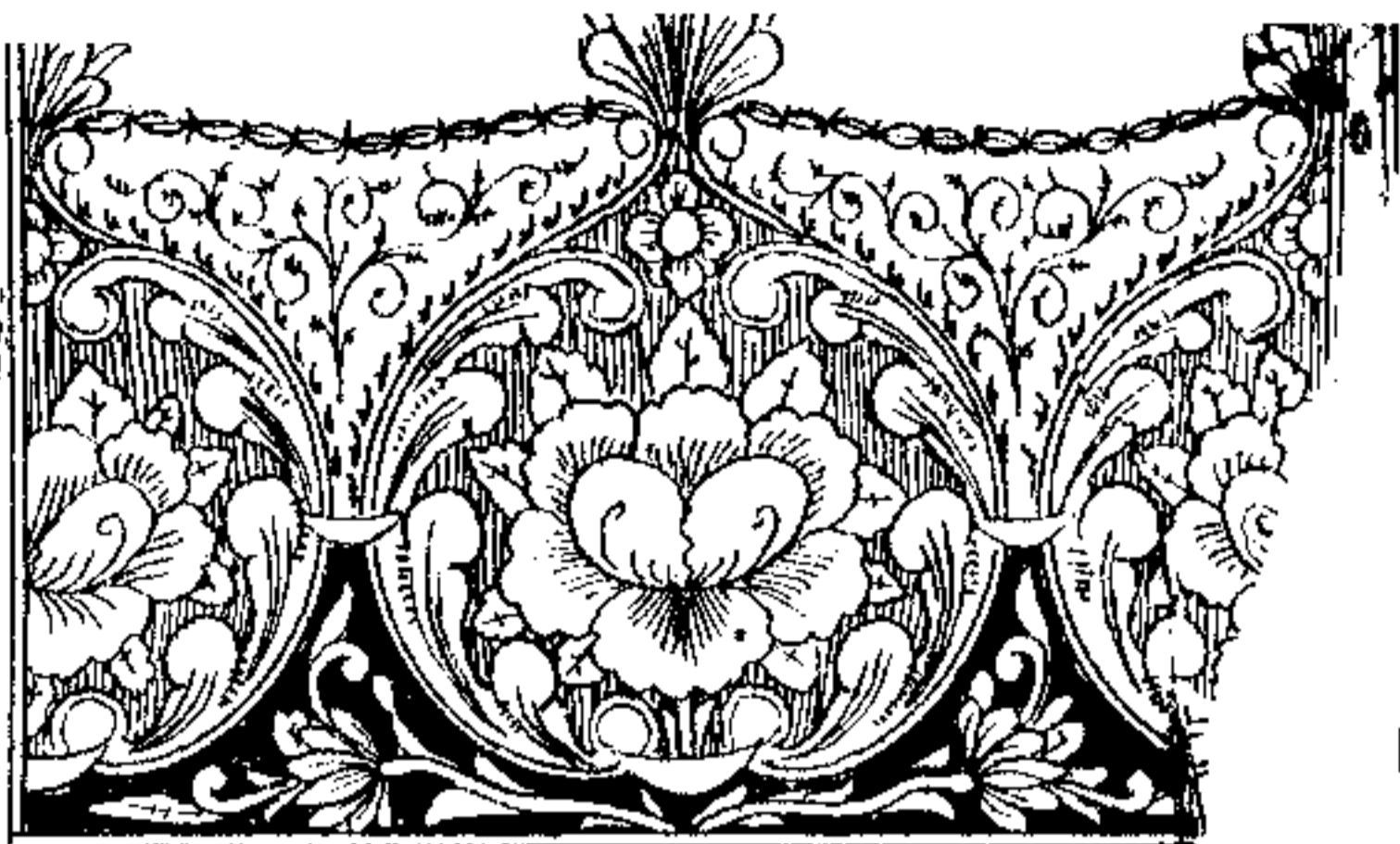
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

کتاب مستطاب من تصنیف مولانا امام المومنان و دیار الکرام قدوة لصالحین
عالم حقانی معبود حضرت ایزد سبحانی بابرکات

۱۹۴۰

که مضمون بقایید و فقه و شرح طاعات و معانی شریک صحیح و درمات
با خالق عز و جل خلقت بجز مالک تاجر کتب ناب شیخ احمد قلند صاحب

نویسنده منشور در شاهه کرید
در مطبع سید قباد قادر مطبوع



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِالنَّبِیِّ الْمُرْسَلِ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

بِاللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی رَسُوْلِهِ

Handwritten marginal notes in Persian script, written vertically along the right edge of the page. The text is dense and appears to be a commentary or explanation related to the main text.

آخره وقتو میان ازل و ابد چندین کار بر ساخته و اگر خواهی که درازی ابد بینی
 این عالم را پراز کاوس تقدیر کن و مرغی که بر صد هزار سال یکدانه بر دار و اینجمله
 کاوسها با خرسد و از درازی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت
 ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر خویش در میان ازل و ابد بدانی سخن نوح پیغمبر
 موات الله علیه بشنو که دیر گفت این دنیا را چون دیدی گفت چون خانه
 که ویران و در باشد از یک در در آمدم و دیدم که در بیرون شدم و دو می هزار سال
 پنجاه سال کم بزیت و پنج هزار سال است که برفته هر چه مقدار آن متناهی بود اگر چه
 دراز کشد سپری شده که کار آخرت ابدی دارد که پسری نشود و اگر کسی را ملک
 دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آن همه تخم حسرت
 باشد که بگوید کاشکی از دنیا مرا قدر قوتی پیش نبود پس عاقل چون بود کسی که ملک
 جاوید را با چنین کار مختصر بفرود شد باز آنکه بچکس را از دنیا هیچ چیز صافی و مسلم
 نباشد بلکه منغص و مکرر بود و آخرت را بدنیامی مختصر فروختن کاوس هیچ عاقل نبود
 بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بر دیت و جنب سعادت ابدی و خردانه قدره
 خدا تعالی کلوغیت و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین است گردیت
 از آن کلوخ که از بر خاستن آن عجز تا نشستن و ناچیز شدن وی بس تعادلی
 نبود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا بودی الا کوزه زرین فانی و آخرت بودی الا کوزه
 سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زرین فانی پس چون

کاوس بجان عربی تو از غله که
 بهندی چند نامزد آن ریزه
 و باریک باشد ۱۲ غیاث اللغه

بکسر اول و فتح
 و آخر شده دلبر
 ۱۲ غیاث

باکان سخانی رسیده بکند
 متنی است که آرزو باشد
 یعنی تاسف و افسوس و حسرت
 هم آمده است ۱۳ ب

کلوخ بضم اول و کون آخر که کا
 لفظ دارد باشد معرود است
 که کل خشک شده و لغتهای
 دیوار افتاده و خاک بر جسم
 سخت باشد و آزار بزرگی گنا
 خوانند و خشت پارچه خا
 را نیز گویند و کتاب
 خشک ط

ازین و عین لغتی بود که
 لغتی و معادله کلام
 از ۱۲ غیاث اللغه

العلم هو نور ما هو نور الكس و
بزرگ زبون است

دینا سفالین فانی است و آخرت زرین باقی بعقلی باشد فانی خیس را بر باقی شریف
 اختیار کردن **فصل** پس دنیا را باطنی دان که ایزد سبحانه تعالی آفریده است
 برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد دارند و این رباط بر سر باویه قیامت نهاده
 چون مسافران رخت از پشت پدر و رحم مادر برگیرند و بدین رباط برسند زاد راه
 برگیرند و هیچ چیز دیگر مشغول نشوند که هر که بی زاد و بدرقه باویه قیامت فرو شود و هلاک
 شود و هلاکی که هرگز از عذاب آن خلاص نشود **فصل** اگر گوی زاد آخرت و بدرقه
 چیست تا بدان مشغول شوم و دست از دنیا بدارم بدانکه آخرت یا هیچ زاد نیست مگر
 تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر ایمان که ترجمه آن کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است
 چنانکه حق تعالی فرموده و تَزَوَّدْ وَأَفَاتَ خَيْرَ الزَّكَاةِ التَّقْوَى وَكَفَتْ وَمَا
 نَزَّلَ الْبُرْسَلِينَ الْأَمْبِشِينَ وَمُنْدِرِينَ فَمَنْ أَمْرًا وَأَصْلًا فَلَا تَوْفَ عَلَيْهِمْ
 وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَكَفَتْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي
 پس زاد و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس مابین کتاب مختصر تصنیف
 کردیم و دیر زاد آخرت نام کردیم بسبب آنکه گروهی از اهل دین درخواستند برای توفی
 از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب حیای علوم و کیمیای سعادت رسند لیکن
 آنقدر که در بدایه هدایه گفته ایم تنازی ایشان را کافی بود و خواستند تا پاری کتاب بدایه
 بشناسند و راه تقوی بدان بدانند و نخواستیم که این کتاب نژاده لوط خالی بود و متعاقب
 که ایمان بدان درست شود درین کتاب بیاوردیم تا جامع بود میان علم و عمل و ایمان

این کتاب مختصر تصنیف کردیم
 و در بدایه هدایه نام کردیم
 بسبب آنکه گروهی از اهل دین
 درخواستند برای توفی از عوام
 که ایشان را قوت آن نبود که
 بکتاب حیای علوم و کیمیای
 سعادت رسند لیکن آنقدر که
 در بدایه هدایه گفته ایم
 تنازی ایشان را کافی بود و
 خواستند تا پاری کتاب بدایه
 بشناسند و راه تقوی بدان
 بدانند و نخواستیم که این
 کتاب نژاده لوط خالی بود و
 متعاقب که ایمان بدان درست
 شود درین کتاب بیاوردیم تا
 جامع بود میان علم و عمل و
 ایمان

و بر دارندة وی نیست بلکه عرش و محله عرش جمله برداشته لطف و قدرت وی
 اندام روز هم بدان صفت است که در ازل بوده و پیش از آنکه عرش آفریده و تا ابد
 همچنان باشد که تغییر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش بصفت نقصان بود تا
 خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند این کمال بوده باشد
 و محتاج آفریده باشد نه آفرید کار و انگر بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه
 این همه منزله است در این جهان دانستی است و در این جهان دیدنی و چنانکه در این جهان
 ویرا چون و چگونه دانند در این جهان نیز چون و چگونه بینند که آن دیدار از جنس دیدار
 این جهان نیست قدرت با آنکه قدرت وی مانند هیچ چیز نیست بر همه چیز قادر
 است و قدرت و توانائی وی بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف با آن راه
 نیست بلکه هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند بصفت آسمان و بصفت زمین و عرش و
 کرسی و هر چه هست همه در قبضه قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست هیچکس جز وی هیچ
 چیز نیست و ویرا در آفرینش با او بنا بر نیست حکم دوی داناست و علم دوی همه
 چیز محیط است و از علی تا ثری هیچ چیز بے دانش وی نرود چه همه از وی رود و از قدر
 وی پدید آید که عدد در یک بیان درختان و ستاره آسمان و قطره باران
 و اندیشه در لها و ذرهای هوا در علم وی همچنان مکتوف است که عدد آسمانها را و
 هر چه در عالم هست همه بخواست و ارادت اوست و هیچ چیز از اندک بسیار و خرد و بزرگ
 و خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و رنج و

بجز از حال خود گشتن
 عرش بر وزن و رزش
 نمی گردیدن باشد که
 خ زدنست و بعضی تغییر
 است همچنانکه رزش یعنی
 میل است
 بر مان
 و در این جهان
 و در این جهان
 و در این جهان
 و در این جهان

بن را قدرت
 ت و محیط است
 شد و بعضی
 غزه اند و گشته
 اینرا گویند

محیط در گیرنده و احاطه کننده و دیبای شود که تمام زمین را احاطه کرده است ۱۲

راحت و بیماری و تندرستی نزد الا بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر
 همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملائکه تا یکذره از عالم بجنبانند یا بجای
 بدارند یا پیش کنند یا کم کنند بخواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه
 وی خواهد در وجود دنیا بدو هر چه وی خواهد باشد و هیچ کس دفع آن نتواند کرد و هر چه
 هست و هر چه بود و هر چه باشد همه بتقدیر و قدرت استماع و بصر و چنانکه دانست
 بهر چه دانستی است مینا و شنواست بهر چه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک
 در شنوایی وی و تارکی در روشنی در بینای وی برابر بوده آواز پای نور چه که در شب تاز یک
 برود از شنوای وی بیرون بنود رنگ صورت گرمی که در تحت التری بود از دیدن
 وی بیرون بنود دیدن وی بچشم بنود و شنوایی وی بکوش بنود چنانچه دانش
 وی باندایشه بنود و آفریدن وی بکسب کلام بدانکه در مسکلم است و
 فرمان وی بر همه خلق واجب است و جزوی از هر چه بر داده است در همه
 و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعده و وعید همه سخن و است و وی چنانکه
 و توانا و دانا و شنوا و میناست گویاست و باموسی صلوات الرحمن علیه سخن گفت
 بیواسطه سخن وی بکلام و زبان و لب و دمان نیست و چنانکه سخن را در دل آدمی حرف
 و صوت نیست سخن خدا تعالی پاکیزه و منزّه تر است ازین صفت قرآن و تورات و انجیل و
 زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن و است و سخن صفت و است و همه صفات وی
 قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدس در حال معلوم است و

در هر چه
 چنانچه در
 چنانچه در
 چنانچه در
 چنانچه در
 تقدیر از آنکه کردن و
 کردن و تامل کردن
 در همه کرده کردن
 چیزی ۱۲
 م

نویسندگان
 در این کتاب
 چنانکه ایجاب و وعده
 م

بر زبان ما مذکور است و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم
 همچنان کلام او و در اول محفوظ و بر زبان ما مقرر در مصحف مکتوب محفوظ نامخلوق
 و حفظ و کتابت مخلوق مقرر نامخلوق و قرات مخلوق افعال عالم و هر چه در عالم است
 همه آفریده و است و هر چه آفرید چنان آفرید که از ان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل
 همه عقلا در هم نشاندند و آید بشدند تا این مملکت را صورت نیکوتر بیندیشند یا بهتر از حق
 تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه بیندیشند که بهتر
 ازین میباشد خطا کنند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون
 نابینائی باشد که در سر آشود و هر قاشی بر جای خود نهاده وی نمیند چون بر اینجا افتد
 نیکوید این چرا بر راه نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابیناست راه را
 نمی بیند پس هر چه بیا فرید بعدل و حکمت آفرید و چنانکه می بایست هر چه آفرید از
 رنج و بیماری و دوریشی و عجز و جهل همه بعدل است و ظلم از وی خود ممکن نیست که
 ظلم آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری
 ممکن نیست که با وی مالکی دیگر محال باشد هر چه هست و بود و باشد و خواهد بود همه معلوم
 کند و مالک و است و بسبب اینها صفت آخرت پس بدانکه این سرا
 مزرع آخرت است و آن سرا عالم ابدیت و سرای جزاست و این منزل گاه است که از اینجا
 زاو بردارند و با خرت برند و هر کسی را از بندگان مدنی تقدیره کرده است که درین منزل
 باشد و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه بنود چون اجل در راه

دست در کاری کردن
 با بفتح بنده مالک
 اصح ۱۲
 اینک در عالم ابدیت
 در این منزل است
 در آن وقت که
 در آن وقت که

در آن وقت که

خواستن است و باید که اول چیزی که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگوید
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ وَأَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَ
 الْمَلِكُ لِلَّهِ وَالْعِزَّةُ وَالسُّلْطَانُ لِلَّهِ وَالْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلَّهِ أَحْبَبْنَا
 عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَعَلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَعَلَى دِينِ نَبِيِّنَا
 مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى مِلَّةِ آبَائِنَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
 مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَبْعَثَنَا
 فِي هَذَا الْيَوْمِ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ وَتَعُوذُ بِكَ أَنْ يَخْرُجَ فِيهِ سَوَاءٌ أَوْ يَخْرُجَ الْمُسْلِمُ
 نَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذَا الْيَوْمِ وَخَيْرَ مَا فِيهِ وَتَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا فِيهِ
 و معنی این دعا را معلوم کن پارسی آنگاه بتازی میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی
 شنیدن چون در پوششی جامه را نیت کن که فرمان خدایتعالی را بجامی آوری در
 پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریا و خلق در پوشی که هر کار یکد چیز برای
 خدایتعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نیمه چپ از
 تن خویش فرا پیش داشته باش و پانی چپ در طهارت جای کنی و چون بیرون آئی
 پانی راست فرا پیش دار و چیزیکه نام خدایتعالی بر آن نوشته باشد از انگشتری و کلاه
 و درم در طهارت جای ببرد و هر برهنه به طهارت جای مشو چون در طهارت جای خواهی
 شدن بگویی بِسْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الرَّحْسِ الْخَبِيثِ الْخَبِيثِ الْمَحْبَثِ مِنَ الشَّيْطَانِ
 الرَّجِيمِ و چنان کن که بسم الله و اعوذ پیش از آن که کوفی که در طهارت جای شوی باقی اگر

از زبان هر کس بخواند در روز قیامت
 از زبان او در هر روز از این دعا
 که تازی میخوانی در روز قیامت
 است چون لفظ تازی بخوانی سلام
 نیز آمده و در اول این سلام
 تا وقت و تاریخ بسیار در ایران
 مدانند و بخوبی زینت تازی
 داشت افکنند

در طهارت جای بود و او بود و وقت بیرون آمدن بگوید **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي**
أَذْهَبَ عَنِّي مَا يُؤْذِينِي وَابْقَى عَلَيَّ مَا يَنْفَعُنِي و پیش از قضای حاجت باید که سه
 کلوخ پاک بنهاده واری و بران جایگاه که قضای حاجت کرده باشی بآب استجا کن
 و پس از بول سه گام برگرد و سه بار تنجیح کن و سه بار قضیب میغشان و سه بار دست
 بزیر قضیب بیرون آور و در استبراب پیش ازین میغز که آن بوسه کشد و اگر در محراب
 طهارت کنی و در شوازه دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از
 نشستن برهنه مکن و روی فرائض و ماه مکن و روی و پشت فرائض مکن لیکن قبله
 باید که بر یک دست بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن و حذر کن
 از جای که مردمان آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بود و از جایکه در مقابل باد
 باشد و از سوراخی که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بی ضرورتی بر
 پای بول مکن و چون کلوخ بکار واری کم از سه کلوخ بکار مدار و هر سه باید که پاک
 بود و درشت چنانکه پلیدی بر باید و فراتر بزد از آنجا که باشد اگر بس پاک نشود و پنج یا
 هفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق است است و چون کلوخ بکار داشتی و
 بنجاست فراتر بزدنی و هیچ اثر نیکد اشتی اگر آب بکار نداری روا بود لیکن اولی آن
 بود که میان کلوخ و آب جمع کنی و استجا جز بدست چپ مکن و بگوید **اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي**
مِنَ الْبَغَائِقِ وَحَصِّنْ فَرْجِي مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون از استجا بآب فارغ شدی
 دست بر زمین یا بیلوار در مال نگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از نشستن فارغ شدی

سه بار پاک نشستن
 سه بار بول و یکبار کلوخ
 که خای نقطه دار باشد و دست راست
 که کلوخ خشک نشود و دست چپ
 و یوار افتاده و خاک بپوشد
 سخت باشد در بیان
 سه ای بسختی که در آن
 از نفاق و کینه و خشم
 قوامش
 سه بار کردن خود را
 قوامش

بگوید **غُفْرَانُكَ** یعنی آمرزش میخواهم و خوشستن را بخرقه خشک کن تا تمام آداب
 بجای آورده باشی **آداب** و وضو چون از کتبخان خارج شدی آداب
 سواک از دست ده که آن سبب پاکی دهان و خوشنود بودن خدایتعالی است و یک
 نماز با سواک فاضلتر است از هفتاد نماز بی سواک چون وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا
 نشین و روی بعباد آر و بگوید **لَبِّمُ اللَّهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ**
هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ يَجْزُرُونَ پس بر دو دست سه بار بگوید
وَبِكُورِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيَمْنَ وَالْبَرَكَاتَةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشُّومِ
وَالْمَلَكَةِ پس بدل بگوید نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدیث
 بگیرم و چنان باید که این نیت از دل غائب نشود تا بوقت روی شستن و یک کف
 آب بگیرد سه بار در دهان کن و بخلق بگیرد که روزه دار باشی و بگوید **اللَّهُمَّ اعْفِ**
عَلَيَّ تَلَاوَةَ كِتَابِكَ وَكَثْرَةَ ذِكْرِكَ و یک کف آب دیگر بگیرد سه بار
 بنفس منی برکش و درون بینی پاک بکن با انگشت دست چپ و بگوید **اللَّهُمَّ ارْحَنِي**
رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَأَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ رَائِحَةِ النَّارِ
وَمِنْ سُؤْلِ الدَّارِ السَّوْءِ هر دو دست آب بگیرد و جمله روی بشوید و از سر کوشش تا گوشه
 پیشانی خطی راست بکش و هر قدر میباید سوی روی آمده باشد از آن خط آب دراصل
 آن سوی برسان و همچنین آب باصل چهار سوی برسان ابرو و موکب و مژگان و
 موی که میان روی و گوشش باشد و چون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه

بگویند که هر که این دعا را بخواند
 در روز قیامت با او شکر
 خواهد بود

برسد پیرایه در بهشت تا با نماز برسد و میان انگشتان خلال کن با انگشت کبیرین ^{روی فرمود طهارت}
 دست چپ که خنجر گویند و ابتدا به انگشت کبیرین پامی راست کن و ختم کبیرین پامی چپ
 کن و بگوئی اللَّهُمَّ تَبَّتْ قَدْحِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ الْأَقْدَامُ فِي السَّارِ
 وَبِوَقْتِ پامی چپ شستن بگوئی اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تَزَلَّ قَدْحِي عَلَى
 الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ الْأَقْدَامُ الْمُنَاجِحُونَ ^{فقین} فارغ شوی روی بقیه کن و بگوئی أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ
 إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ
 وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عِمَاتٌ سُوءٌ وَظَلَمْتُ نَفْسِي أَسْتَغْفِرُكَ
 وَأَتُوبُ إِلَيْكَ فَاعْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ
 الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَطَهِّرِينَ
 وَاجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ هر که این دعا را در میان طهارت بگوید همه
 خطاها و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضوی او نهند پوسته در
 زیر عرش طواف میکند و مزد آن تا قیامت دیرامی نویسند **فصل** از بهت چیز خوشتر
 را گوشه دارد در طهارت از دست افشاندن و از آب سرف کردن و در شستن
 طهارت بر روی مزن در میان وضو سخن بگوئی پس جای شسته بارش میشود که
 مقتضی بار چهارم شیطانت است و موموسا از در طهارت شیطانت که بر ایشان خذد
 ویرا اولهان گویند و بایکه آفتاب کرده باشد طهارت کن و از کوزه سفالین طهارت
 کن نه از روئین که این بتواضع نزدیکتر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی

بگوئی اللَّهُمَّ تَبَّتْ قَدْحِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ الْأَقْدَامُ فِي السَّارِ وَبِوَقْتِ پامی چپ شستن بگوئی اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ تَزَلَّ قَدْحِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ الْأَقْدَامُ الْمُنَاجِحُونَ

این دعا را از کوزه سفالین در وقت بارش موموسا از در طهارت شیطانت که بر ایشان خذد ویرا اولهان گویند و بایکه آفتاب کرده باشد طهارت کن و از کوزه سفالین طهارت کن نه از روئین که این بتواضع نزدیکتر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی

خالی بمش که در جز است که هر طهارت که با ذکر بود گناه را از همه اندامها برود
 چون بی زکر بود پیش از آن بزود که آب بوی رسد آو آب غسل چون جنبانی
 رسد از احتلام یا از صحبت اول دست بشوی و هر جا که آلوده باشد از تن بآب
 پاک کن آنگاه وضو بکن چنانکه گفته آمد و پای شستن تا خیر کن تا از غسل طاری شود
 تا آب ضایع نشود چون وضو کردی سه بار آب بر جانب راست ریز و سه بار بر
 جانب چپ و سه بار بر میان سر و نیت وضع جنابت یا در بار باول غسل و جمله اندامها
 بدست بمال و جایکه از تن تو پوشیده است در شکن گوشت یا پوست چون
 بغل و ناف و سوراخ گوش آب بوی برسان و آب باصل همه موها برسان و دست
 از عورت نگاهدار تا وضو شکسته نشود اما در غسل واجب دو چیز پیش نیت
 کردن و جمله پوست اندام شستن و در وضو واجب شستن چیزیست روی شستن
 و هر دو دست تا آرنج و مسح سر آنقدر که بود و هر دو پای شستن و نیت و ترتیب
 نگاهداشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ است و ثواب وی
 بسیار است و دست بد شستن از سنتها زیان کاریست بلکه اصل فریضه بدان گام
 شود که نقصان فرایض را در نتوان یافت الا سنتها آو آب تیمم
 اگر عاجز آئی از استعمال آب و بکار داشتن آب در سفر پس از آنکه آب طلب
 کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی ترسی تو یا همزمان تو یا میان تو و آب مانعی بود چون
 سبی یا دشمنی یا آب ملک دیگری باشد و دستوری نمیدهد و میفرود شد الا

در غسل و وضو و تیمم و شستن و مسح و نیت و ترتیب و نگاهداشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ است و ثواب وی بسیار است و دست بد شستن از سنتها زیان کاریست بلکه اصل فریضه بدان گام شود که نقصان فرایض را در نتوان یافت الا سنتها آو آب تیمم اگر عاجز آئی از استعمال آب و بکار داشتن آب در سفر پس از آنکه آب طلب کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی ترسی تو یا همزمان تو یا میان تو و آب مانعی بود چون سبی یا دشمنی یا آب ملک دیگری باشد و دستوری نمیدهد و میفرود شد الا

بیهوشی گرانتر از آنکه بیهوشی و نیست در آن موضع یا جراحتی است بر تن تو که بکارش تن آب
 بیم پلاک تست یا پلاک ندانی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید آنگاه خاک
 پاک و خالص و نرم طلب کن و هر دو کف خویش بر وزن انگشتان چست بهم باز
 بناده نیت استسباحه نماز کن و روی خویش را بدان دو کف گردان و یکبار مسح
 چنانکه خاک بهم روی برسد و شاید اگر باصل موی نرسد و انگشتی بیرون کن
 و انگشتها کشاده بار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آنجا بدان مسح
 کنش چنانکه گردانک بهم برسد پس هر دو دست بگیر در مال و میان انگشتان
 خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم یکفریضه پیش کن و چندانی که خواهی سنت کن چون
 دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن و الله اعلم **آداب رفتن مسجد چون با مداد**
طهارت کردی دو رکعت سنت نماز با مداد در خانه کن اگر صبح برآمده باشد که رسول
صلی الله علیه و سلم چنین کردی آنگاه مسجد رود و از نماز جماعت دست باز مدار خالص
با مداد که نماز جماعت است و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنهاده هر که دین در دل و
قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات نتوان گفت در راه مسجد است و رو بگرد

مسجد است و رو بگرد
 در راه مسجد است و رو بگرد
 در راه مسجد است و رو بگرد

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ مَشَائِهِ هَذَا النَّيِّكَ
 لَمْ أَخْرِجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا رِيَاءً وَلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ اتِّقَا سَخَطَكَ
 وَأَتِيغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاسْتَنْدِكَ أَنْ تَنْقِذَنِي مِنَ النَّارِ وَإِنْ تَعْفِرْ لِي
 ذُنُوبِي فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ **آداب در شدن مسجد و بیرون آمدن**

دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واجبه الامر بيد غيري واصبحت مرثتنا

بعملي فلا فقير افر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسوي بي صديقي

ولا تجعل مصيبتى في ديني ولا تجعل الدنيا اكرهى ولا

تسلط على من لا يرجمنى پس دعاها كه ياد گرفته باشى ميگووى و بايد كه

كار تو تا آفتاب بر آمدن از چهار روى بيرون نباشد يكى دعا و ديگر تسبيح و ديگر

قرآن خواندن و چهارم تفكر كه در كتابان بسيار انديشه كنى و در تقصير خویش

در فرمايهاى حق تعالى كه بدان مستحق عقاب شده باشى اگر تدارك آن و خدا

خواستن بموجب شرع مشغول نشوى پس در طريقه تدارك انديشه كنى و چيزيكه

آن روز از طاعت از تو ممكن است كه در وجود آيد انديشه آن بكنى و از هر چه بدان

مستحق عقاب خواهى شدن ازان خذر كنى و عزم درست بكنى كه امروز جز بطلان

حق تعالى مشغول نشوم و كه در پنج معصيت نكردم و بهترين انديشها آن بود كه در

نزديكى اجل تفكر كنى كه ممكن است كه نزديك رسیده باشد و اگر فرارسد و ترا

ناساخته يا بد پنج نهد و حسرت سو و ندارد و چنان بايد كه هر با داد

ده كلمه عادت كنى اول لا اله الا الله وحده لا شريك له كه الملك و له الحمد

يحيى ويميت و هو حي لا يموت بیده الخبير و هو على كل شئ قدير

ووم لا اله الا الله الملك الحق المبين **يوم لا اله الا الله**

الواحد القهار رب السموات والارض والذين ما العزيز الغفار

که برای خدایتعالی میخوانی و ایزدتعالی از سر دل ایشان میداند که از برای قبول خلق
 و حشمت است درجه دوم آنکه قوت علمنداری لیکن بذكر عبادت مشغول باشی چون
 نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این نیز
 بزرگ است درجه سوم آنکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان درو باشد
 و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم متن و مال
 عبادت پیاران و تشییع جنازه که این هم عبادت است و هم راحت خلق و ثواب این از
 عبادتی که کسی با راحتی نباشد زیادتست درجه چهارم آنکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو
 نیاید الا آنکه بکسب تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل کنی این نیز
 چون شرط شرع در آن نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که رنج
 خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیازمند روی خلق نباشد این نیز از جمله
 عبادت و ثواب این نیز بزرگ است اما هر چه ازین چهار بگذشت چون لهو و
 غفلت و کارهای بیفایده همه ضایع کردن عمر است و سبب حسرت و اگر العیاذ بالله
 بعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانان بود این خود سبب هلاک باشد
 و بدانکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان
 یا بر سر بر که بطاعت مشغول است و از معصیت دور است بر سود است و هر که اندرین
 هر دو مقصود است بر زیان است و اگر چنانست که بر طلب سود مشغول نیستی چه آن کن که
 سر بسز بچی و حذر کن از آنکه سرمایه خویش بر زیان آوری و همچنین بنده در حق خلق بر سه

و در این کتاب در بیان این چهار درجه
 و در بیان این چهار درجه
 و در بیان این چهار درجه

حالتت یاسب راحت ایشان است و بدان مانند فرشتگان است و یاسب رنج
ایشان است تا بدان مانند مار و گزوم است و دوکان و یا کسی را زوی راحت نیست لیکن
رنج نیز نیست و در همچو دوکان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی با رجه کن تا مانند
دوکان نباشی لیکن مانند باشی بمردگان و رنج خویش از خلق دور داری و جهد آن کن
تا وقت ضایع نمکنی و در هیچ وقت بکاری مشغول نباشی که ازان منفعت دینی نباشد یا منفعت
دنیائی که آن یا در تو باشد در دین اگر چنان باشد که با مخالفت مردمان خویشتن
از معصیت نگاه نمیتوانی داشت اولی تر آن بود که طریق عزت گیری و در زانو روی
پس اگر در زانو روی دل تو از وسوسه پرانگزه خالی نباشد و بند کز حق تعالی بردوام مشغول
نتوانی بود با و را و عبادات و خواندن قرآن و وسوسه از خود دور نتوانی کرد آن بهتر باشد
که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سب سلامت اگر چه غنیمت نیست و چون سود
نمیتوانی کردن کمتر ازان نبود که از زبان حذر کنی و نحسی تا با مرده برابر باشی و خستین
زنده باشد که نیکوترین احوال وی آن بود که با مرده برابر بود **و اسرار** ز کردن
نماز تا دیگر باید که پیش از زوال استعدا نماز پیشین را بسازی و از پیش قبیلوه کنی که نماز
شب بقیلوه میسر شود چنانکه روزه روز بسجور میسر شود و قبیلوه بر روز بی بیدار شب همچون
سحر باشد در روزه جهد کن تا بیدار شوی و هلهارت پیش از زوال کنی و وقت زوال
را بسجود حاضر شوی و تحت مسجد کنی و مؤذن را قنطر باشی و جواب مؤذن را بدی نگاه
پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه و سلم این چهار رکعت نماز را ز به

در بعضی اوقات در نماز غفلت
باید که جان از آن منفعت
بماند آن و بیایان از رنج
را نیز گویند با برهان
که زانو روی در هر دو
است مانند وقتهای نماز
که ساقه و آنگاه در وقت
از برای کار است
که قبیلوه خواب کردن
است چنانکه در
که هلهارت یک
شستن در